

نخبگان کنونی جامعه روسیه

اولگا کریشتانوفسکایا^۱

قشر نخبه از نظر ساختاری، عملی و ماهوی تغییر کرده است. بجای هرم یکپارچه نومنکلاتوری، گروههای مختلف به وجود آمده‌اند که دائماً با هم رقابت می‌کنند. نخبگان بخش عمده امرهای قدرت را که مخصوص قشر حاکم سابق بود، از دست داده‌اند. این امر موجب رشد عوامل اقتصادی در اداره جامعه و نیز احتیاج به جستجوی متحدان و تشکیل ائتلافهای موقت برای دستیابی به اهداف مشخص می‌شود. بجای قشر ثابت حاکم با روابط مشخص عمودی، گروههای متعدد نخبگان با روابط افقی و غیررسمی وارد صحنه سیاسی شده‌اند.

در زمان اخیر اغلب از کلمه قدیمی دوران شوروی - نومنکلاتور نسبت به طبقه سیاسی امروزی استفاده می‌شود. آناتولی چوبایس رئیس دفتر ریاست جمهوری، در یکی از سخنرانی‌های عمومی خود اعتراف کرد که سیستم تربیت و معرفی کادرها در دوران سوسیالیستی چندان هم بد نبود. در سال گذشته مفهوم «کارمند دولت» همراه با جدول مربوطه تعرفه‌ها معرفی شد. در نظام شوروی هم، چنین جدولی وجود داشت. اما این تنها مسئله کاربرد الفاظ نیست. باید ماهیت قضیه را فهمید که مقامات حاکم امروزی نومنکلاتور قدیمی نوسازی شده‌ای هستند یا می‌توانند الیگارش‌های مالی - سیاسی نامیده شوند؟ در جامعه‌شناسی کلاسیک گروه حاکم جامعه را «نخبگان» (الیت) می‌نامند و آن را در مقابل عوام قرار می‌دهند. نخبگان، عوام را اداره می‌کنند و اقلیت جامعه را تشکیل می‌دهند؛ در حالی که

۱. خانم اولگا کریشتانوفسکایا از نویسندگان روزنامه اوبشایاگازتا چاپ مسکو می‌باشد. این مقاله در شماره مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۹۷ در روزنامه مذکور چاپ شده است.

مردم (عوام) اکثریت را تشکیل می‌دهند. در روسیه، خود این اصطلاح برای مدت زیادی ممنوع بود زیرا که پنداشته می‌شد که خود مردم تحت ریاست طبقه کارگر امور دولت را اداره می‌کنند. در ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم که در آن سیستم «دو طبقه و یک قشر» وجود داشت، جایی برای مفهوم «نخبگان» نبود. در «بخش اول» هر انستیتوی ایدئولوژیکی آکادمی علوم اتحاد شوروی همیشه فهرست موضوعات علمی ممنوعه وجود داشت که در ردیفهای اول آن تحقیقات در خصوص برخورد مردم با ریاست حزبی و دولتی کشور قرار داشت. این سانسور را «سانسور فهرستی» می‌نامیدند.

وقتی که در سالهای ۱۹۷۰ «میخائیل وسلنسکی»، مهاجر شوروی، در غرب کتاب هیجان‌آوری درباره زندگی نخبگان جامعه شوروی تحت عنوان «نومنکلاتور» منتشر کرد، این کتاب و تقریظ‌های آن «کاملاً محرمانه» اعلام شدند. تنها در سال ۱۹۸۹ ممنوعیت مطالعه گروه حاکم برداشته شد. در آن سال انستیتوی جامعه‌شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی موضوع «سیستم اداری و اعضای آن» را در برنامه مطالعات خود گنجانید. با این وجود توصیه می‌شد که از اصطلاح «نخبگان» استفاده نشود.

نظام شوروی یک نوع ویژه نخبگان را به وجود آورده بود. خود لفظ «نومنکلاتور» همزمان به معنی فهرست طبقه‌بندی شده مقامات کلیدی کشور و جمع افرادی که این مقامات را احراز می‌کردند، بود. «ورود به نومنکلاتور» به معنی احراز مقامی بود که توسط مراجع عالی حزب تأیید می‌شد. تمام نومنکلاتور شوروی، حزبی بود. نومنکلاتور از فهرست مقامات ۱۴ درجه متشکل بود. این سیستم، سلسله مراتب مشخصی داشت. در هر طبقه نومنکلاتوری کار گزینشی مهمی انجام می‌گرفت و از این طریق ذخیره نیروی حزبی برای ارتقای بعدی تشکیل می‌شد. همه کاتالهای حرکت به بالا توسط مراجع حزب کنترل می‌شد. این یک هرم بود که در سراسر جامعه شوروی حضور داشت. درباره جامعه شوروی دیدگاه‌های متعدد و متنوعی بیان می‌شوند. سیاستدانان غربی این جامعه را توتالیتر محسوب می‌کنند؛ کمونیستها بر وجود «دموکراسی شوروی» تأکید می‌کنند. واقعاً برخی از عناصر دموکراسی وجود داشتند؛ اما عمدتاً خصلت تشریفاتی داشتند. این خصایص دموکراتیک عبارت بودند از: تبعیض مثبت، سهمیه‌بندی حضور گروه‌های مختلف اجتماعی در ارگانهای نمایندگی، نبودن باز تولید از داخل خود و «وضع قوانین بر علیه تجمل در معیشت اعضای نومنکلاتور. منظور از «تبعیض مثبت»، تناسب معکوس بین امکان رشد در محیط خدمت و وضع اجتماعی انسان است. به

عبارت دیگر، پایین‌ترین گروه‌های اجتماعی (کارگران و دهقانان) بالاترین شانس رسیدن به مقامات بالا را داشتند و بالعکس، روشنفکران تحصیل‌کرده با موانع فراوانی روبه‌رو می‌شدند. بدون شک، انتخابات در جامعه شوروی حالت تشریفاتی داشتند و نمی‌توانستند جزو عناصر دموکراتیک محسوب شوند. با این وجود در دوران شوروی همه ارگانهای انتخاباتی با رعایت عدالت اجباری تشکیل می‌شدند. سهمیه‌های نمایندگی زنان، جوانان، پیشکسوتان و سایر گروه‌های ضعیف اجتماعی وجود داشتند. همین‌که این سهمیه‌بندی برطرف شد، شرکت زنان در نهادهای اداری و سیاسی ۱۰ برابر کاهش یافت و جوانان - ۱۲ برابر. اعضای نومنکلاتور عالی کشور حق نداشتند وضع حقوقی خود را به‌ارث بگذارند. فرزندان آنها در عرصه‌های معتبر و پردرآمدی دست به‌کار می‌شدند ولی از شرکت مستقیم در روند سیاسی دور بودند. امتیازات رسمی کذایی به رئیس در دوران شوروی اجازه نمی‌داد که به تجملات دست بزند. منازل و خانه‌های ییلاقی آنها تنها از نظر مردم عادی شیک بودند؛ ولی حتی جوابگوی استاندارد متوسط غربی نبودند.

در سال ۱۹۸۵ نومنکلاتور به روند تخریب خود پرداخت که چند مرحله داشت. اولاً، نخبگان یکپارچگی سابق خود را از دست دادند و در داخل آنها گروه‌هایی به‌وجود آمدند که با دیگران تفاوت قابل توجهی داشتند. در مرحله اول پرسترویکا، رویزیونیستهای عقیدتی (تجدیدنظرطلبان) که خود را «پلاتفرم دموکراتیک حزب کمونیست اتحاد شوروی» نامیدند، وارد صحنه شدند. در آن زمان بخشی از نخبگان مشغول مبادله قدرت با مالکیت بودند. تا سال ۱۹۹۱ سه گروه که بر اساس نومنکلاتور به‌وجود آمدند، قابل تشخیص شدند: نخبگان کاری، «ارتدوکسهای حزب» و «دموکراتهای حزب کمونیست». در مبارزه شدید رقابتی گروه اخیر برنده شد و به قدرت رسید و به «حزب قدرت» تبدیل شد. ارتدوکس‌هایی که شکست خوردند و اپوزیسیون کمونیستی را به‌وجود آوردند.

نخبگان کاری و تجاری ابتدا ضعیف بودند و بیشتر نه به سیاست بلکه به تقسیم‌داری می‌پرداختند. آنها برای این کار چند سال لازم داشتند. تنها تا سال ۱۹۹۶، قشر کارفرما به قدری قوی شد که توانست بعد از به‌دست آوردن داری و سرمایه‌کلان، به سیاست بزرگ برگردد. اما تقسیم طبقه حاکم قدیمی به اینجا ختم نشد. بعد از سال ۱۹۹۰ رویارویی بین قوه مجریه و مقننه رشد کرد. سپس در داخل نهادهای اجرایی دو مرکز قدرت - دفتر ریاست جمهوری و هیأت دولت - به‌وجود آمدند. همین مسئله برای پارلمان دو مجلسی پیش آمد که شورای

فدراسیون و دومای دولتی بیش از پیش از هم و از ساختارهای سیاسی دیگر آزاد و مستقل شدند. در حال حاضر تنها در مسکو ۵ گروه نیرومند نخبگان فعالیت می‌کنند: گروه چرنومردین، گروه چوبایس، گروه استرویف، گروه سلزنیوف - زوگانوف و گروه لوژکوف. مرکززدایی و تجزیه‌ی طبقه‌ی حاکم نه تنها در مرکز بلکه در مناطق نیز تبلور یافت. معروفیت و نفوذ برخی از استانداران تا سطح فدرال افزایش یافت. از جمله می‌توان به سوبچاک، استاندار سابق سنت پترزبورگ، روسل، استاندار سوردلوفسک، نمتسوف، استاندار نیژنی نوگورود، نازدراتنکو، استاندار خطه‌ی پریموریه، و تولیف، استاندار سابق کمروو اشاره کرد. تحکیم نخبگان منطقه‌ای موجب تغییرات زیادی در نظام سیاسی جامعه و از جمله انتخابی شدن استانداران بجای انتصاب آنها از مرکز شد. بدین ترتیب، مرکز اهرم مهم اداره‌ی سیاسی امور یعنی امکان انتصاب کادرهای اساسی را از دست داد. همه‌ی این تغییرات باعث تضعیف همه‌ی روابط عمودی، ویرانی سلسله مراتب سراسری فدرال و گذر تدریجی از شیوه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی اداره‌ی امور به روشهای اقتصادی شد. حتی دفتر ریاست جمهوری که ارگان سیاسی قدرت دولتی است، مجبور است به مذاکرات با مدیران صنعتی برای کار در مناطق و به ایجاد کمیسیون فوق‌العاده و استفاده از تهدید به ورشکستگی برای اعمال نفوذ در مناطق متوسل شود.

به این ترتیب، قشر نخبه نه تنها از نظر نهادی بلکه از نظر وظایف و اختیارات خود نیز تغییر کرده است. وسایل اداره‌ی امور دولتی که در دست آن هستند (نظامی، سیاسی و اقتصادی) یکی بعد از دیگری دچار پوسیدگی و بی‌تأثیر شدند. در شرایط راه‌اندازی شیوه‌های جدید تشکیل قشر نخبگان منطقه‌ای، اهرمهای اداره‌ی امور کشور تضعیف شدند. در عین حال نخبگان دیگر نمی‌توانند با یک تماس تلفنی محتوای صفحه‌ی اول روزنامه‌های مرکزی را تعیین کنند. از سوی دیگر، عوامل اقتصادی خیلی مؤثرتر شدند. کسی که پول می‌دهد، همه چیز را به دست می‌آورد. روسیه به این دلیل هنوز قابل اداره است که مرکز ابتدا مالیات را جمع‌آوری می‌کند و سپس توزیع می‌کند. بخش عمده‌ی مناطق روسیه به سوبسید نیاز دارند و به مسکو وابسته‌اند. ولی این فقط جنبه‌ی نظری قضیه است. در حقیقت امر معدنچیان و معلمان طی ۶ ماه دستمزد دریافت نمی‌کنند چرا که منطقه‌ی آنها بودجه‌ی اختصاصی را به دست نمی‌آورد. اگر سیستم واحد مالی روسی از هم بپاشد، چیزی باقی نخواهد ماند که کشور را اداره و تأمین کند.

اصول داخلی فعالیت نخبگان نیز تغییر کرده است. مجاری جلب افراد به این قشر



بیشتر شده و برخی از آنها توسط ارگانهای قدرت کنترل نمی‌شوند. در هیأت دولت و حتی در کرمین افراد پیداشدند که هرگز عضو ذخیره کادری نبوده‌اند. آنها برخلاف نومنکلاتور شوروی، نه از خانواده‌های کارگران و دهقانان بلکه از میان روشنفکران برآمده‌اند. به همین ترتیب دانشمندانی چون ستانکویچ، ستاروف، یاولینسکی، باتورین، بوربولیس و استاروویتوا عضو قشر نخبه شدند.

نقش روشنفکران در جامعه به‌طور اصولی تغییر کرده است. روشنفکران بخش لاینفک نخبگان شده‌اند. شخصیت‌های مهم گذشته (نویسندگان، شعرا و هنرپیشگان) اهمیت خود را از دست دادند ولی نقش آن بخش روشنفکران افزایش یافت که برای نخبگان «خدمات» فراهم می‌کنند. منظور جامعه‌شناسان و روزنامه‌نگاران هستند. گروه‌های بی‌سابقه نخبگان - تحلیلگران، مشاوران سیاسی، متخصصان روابط عمومی و «چهره‌سازان» به‌وجود آمده‌اند. همه آنها مشغول ارائه خدمات به نخبگان هستند. ولی بین نومنکلاتور سابق و نخبگان جدید وجوه اشتراک نیز هستند. آنها مانند سابق بسته‌ترین قسمت جامعه را تشکیل می‌دهند و مطابق با قوانین و مقررات داخلی خود زندگی می‌کنند. سیستم غیرمکتوب امتیازات حفظ شده، جدول درجات اصلاح شده و اصل مصونیت قضایی مسئولان عالی‌مقام کماکان رعایت می‌شود. نشانه‌های تشخیص اعضای گروه خود نیز از دوران گذشته باقی مانده است. یکی از آنها، عنوان کردن شخص غایب با ذکر نام و نام پدر او است. برای مثال، اگر در دوران شوروی می‌گفتند «نیکولای کنستانتینویچ» و شما تشخیص نمی‌دادید که منظور هم‌صحبتان با یاکوف، رئیس نیرومند کمیته دولتی برنامه‌ریزی است، معلوم می‌شد که شما در این محیط بیگانه هستید. الان همین‌طور می‌شود. اگر بگویند «آنا تولی بوریسویچ» (چوبایس) و شما پیرسید که او کیست، کسی با شما صحبت نخواهد کرد. در دوران شوروی و در حال حاضر دستمزد حتماً نشان‌دهنده وضع حقوقی و اجتماعی شخص نبوده و نیست. امتیازات نیز می‌توانند ناهمگون باشند. در زمان خود بین وزیران شوروی مناقشه ایجاد می‌شد زیرا که به یکی از آنها خانه ییلاقی با آشپز داده شده بود و به دیگری - بدون آشپز. در این زمینه اصل کار، استعدادها هر شخص در به‌دست آوردن امتیازات بود. ولی در محیط نخبگان یک وسیله دیگر تشخیص اهمیت هر شخص وجود دارد: اگر نیاز به ملاقات شخصی باشد، کسی که پیش او می‌روند، مقام بالاتری دارد.



نتیجه گیری

قشر نخبه از نظر ساختاری، عملی و ماهوی تغییر کرده است. بجای هرم یکپارچه نومنکلاتوری، گروههای مختلف به وجود آمده‌اند که دائماً با هم رقابت می‌کنند. نخبگان بخش عمده اهرمهای قدرت را که مخصوص قشر حاکم سابق بود، از دست داده‌اند. این امر موجب رشد عوامل اقتصادی در اداره جامعه و نیز احتیاج به جستجوی متحدان و تشکیل ائتلافهای موقت برای دستیابی به اهداف مشخص می‌شود. بجای قشر ثابت حاکم با روابط مشخص عمودی، گروههای متعدد نخبگان با روابط افقی و غیررسمی وارد صحنه سیاسی شده‌اند.

با وجود اینکه هر گروه مذکور از مشخصات الیگارش بر خوردار است، وجود رقابت بین گروهی، نشان‌دهنده دموکراتیزه شدن جامعه می‌باشد. برای اولین بار یک شخصیت مشخص وجود نهادهای دموکراتیک را تأمین نمی‌کند (مانند: «گورباچف متضمن دموکراسی است!» و «یلتسین متضمن دموکراسی است!») بلکه نیاز واقعی و عینی به توسل به انتخابات در دوران بعد از یلتسین فراهم شده است؛ چراکه هیچ یک از گروههای نخبه از امکانات کافی برای به قدرت رسیدن به‌طور مستقل برخوردار نیست. می‌توان گفت که تخریب داخلی نخبگان به وسیله بقای وجود آنها در شرایط جدید تبدیل شده است. در انتخابات آتی ریاست جمهوری سعی نخواهند کرد فقط مطالبات جامعه جهانی، بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول را ارضا کنند. خود این انتخابات ضرورت عینی خواهد بود زیرا که در شرایط فعلی کسی راه دیگری برای به قدرت رسیدن ندارد. ممکن است رئیس‌جمهور آتی سعی کند نهادهای دموکراتیک را تضعیف کند ولی برای این منظور وقت زیادی برای تمرکز قدرت و سرکوب رقیبان خود لازم خواهد داشت (در زمان خود، استالین همین کار را کرده بود). نباید فراموش کرد که تصفیه‌ها به رسم استالین در زمان ماگران تمام خواهند شد. شرایط جهانی هم تغییر کرده است. لذا می‌توان به آینده بهتری امیدوار بود.